**روسیه در انتظار چه چیزی از جانب دولت آمریکا باشد**

منبع و تاریخ: مجله بین المللی پروفیل، 21 ژانویه

<https://profile.ru/abroad/chego-rossii-zhdat-ot-novoj-amerikanskoj-administracii-593912/>

نویسنده: ماکسیم سوچکوف، پژوهشگر ارشد دانشگاه مگیمو وزارت امور خارجه روسیه

جان کری، سوزان رایس، سامانتا پاور، ویکتوریا نولاند، ویلیام برنز، جین پساکی... این اسامی در طول هشت سال ریاست جمهوری باراک اوباما بر زبان ها بودند. بعد از انتخاب دونالد ترامپ، همه این افراد طبق سنت نیک آمریکایی جایگاه شایسته خود را در دانشگاهها و مراکز تحلیلی و مشاوره ای یافتند. آنها در خط مقدم جنگ دموکراتها با ترامپ قرار نگرفتند، اما در پشت جبهه نیز ننشستند. برخی در توئیتر و از صفحه کانال های تلویزیون برای هم حزبی ها «مهمات تهیه می کردند» و برخی دیگر از مراکز مباحثه ای واشنگتن «روی مغزها تأثیر می گذاشتند». چهار سال هم اینها و هم آنها برای «بازسازی آمریکا» بعد از ترامپ آماده می شدند. به محض اینکه مشخص شد که بایدن وارد انتخابات می شود، آنها وارد کارزار تبلیغات انتخاباتی شدند. و حالا آنها همگی گردهم آمده اند- اعضای دولت 46-مین رئیس جمهور آمریکا. برخی به برطرف کردن ترامپیسم در داخل آمریکا خواهند پرداخت و دیگران با دشمنان آمریکا در خارج مبارزه خواهند کرد.

«کارشناسان حرفه ای واقعی، نه عروسک های خیمه شب بازی که بخاطر مخالفت با رئیس جمهور اخراج شان می کنند!»

«باتلاقی که کاملا [توسط ترامپ] خشک نشد دوباره بازگشت- بروکراتهای حرفه ای از حلقه اوباما. آنها آن زمان وحشتناک بودند و حالا وحشتناک تر خواهند بود. فاجعه».

«بر و بچه های حرفه ای، آن جایگاهی در جهان که ما به آن عادت کرده ایم را به ما باز می گردانند».

«فهرست ناشایسته ترین افراد آمریکا!»

«تنوع فوق العاده نژادی-قومی و فرهنگی در این دولت توأم با تجربه و صلاحیت! بالاخره در دنیا دیگر به ما نخواهند خندید، به ما احترام خواهند گذاشت!»

«بله، تنوعی عالی! عمدتا کمونیست ها و کمی هم لیبرال های چپ».

«همه با تجربه و فوق العاده هستند. می دانند که چه کار کنند و بدون لغزش شروع خواهند کرد».

«پیشکسوتان جنگ های گذشته که نه بخاطر حرفه ای بودنشان، بلکه بخاطر ادای حق نزاکت سیاسی به صف بازگردانده شده اند».

نظرات خوانندگان وال استریت ژورنال در ذیل مقاله راجع به کابینه باین به صراحت قطبیدگی سیاسی جامعه آمریکا و شکاف ایدئولوژیک این کشور را نشان می دهد. برای عده ای دولت، نجات دهنده از وحشت های ترامپیسم و شانس احیاء آمریکا به عنوان «شهر درخشنده ای بر فراز بلندی»، دموکراتیک و لیبرال است. برای دیگران، آنها «رپتایل های- Reptilians» ‎کذایی و نمایندگان نخبگان گلوبالیست هستند که برای دستیابی به قدرت مطلق و سود، «آمریکای خوب قدیمی» را با آزمایش های مهندسی اجتماعی کاملا از بین می برند.

این روایت ها آشتی ناپذیر به نظر می رسند. اما برخی از مورخان خوشبین تر هستند: آمریکا تقریبا از زمان پایه گذاری، در دیالکتیک مناقشه بین این دو اردوگاه سیاسی-ایدئولوژیک ادامه حیات داده است. هر یک از این اردوگاهها گروههای منافع مالی و اقتصادی خود را دارند. جنگ داخلی سالهای 1865-1861، علاوه بر سایر موارد، تلاش هر یکی از دو گروه برای برقرار کردن قواعد و توزیع منافع به نفع خود بود. در نتایج آن [جنگ داخلی]، توازن قدرت و سیستم نهادهایی پدید آمد که امکان عبور از بحران های بعدی - بحران های مدنی، سیاسی و اجتماعی- بدون آسیب ملموس به کشور آمریکا، را فراهم کردند.

اما در دو دهه اخیر توازن قدرت به شدت به هم خورد. ترامپ عاراضه بحران خود پارادایم توسعه آمریکا بود و خود ریاست جمهوری او مشکلات آن، هم داخلی و هم سیاسی خارجی، را عریان کرد. تاکِر کارلسون، تحلیلگر سیاسی فاکس نیوز که فوق العاده نزد محافظه کاران محبوب است صحبت از «دو نیم کره » آمریکا- محافظه کار و لیبرال- می کند که نمی تواند بدون عواقب از هم جدایشان کرد. به نظر او، آنها «دوقلوهای بهم چسبیده» هستند و حفظ جان یکی از آنها تنها به بهای جان دیگری امکانپذیر است. کارلسون بعد از رویدادهای اخیر کنگره خطاب به رهبران دموکرات ها گفت: می توان دائما کسانی که در یورش شرکت داشتند را به هرگونه گناهی متهم کرد، آنها را تروریست و پیروان تئوری های توطئه وحشیانه نامید، اما این به حل مشکل کمک نمی کند. او این سوال را مطرح می کند: «بجای تحقیق کردن درباره اینکه معترضان چگونه وارد کنگره شده اند، باید از خودمان بپرسیم چرا آنها اصلا به آنجا رفته اند. شاید بدین خاطر که آنها دیگر به نهادها، پروسه های دموکراتیک، به عدالت و امکان شنیده شدن از طریق پروسه انتخابات اعتقاد ندارند؟».

یان برِمِر، رئیس Eurasia Group، طرفدار دموکراتها و مدافع گلوبالیسم به نوبه خود به همکاران خود هشدار می دهد: «برای اولین بار در تاریخ معاصر آمریکا، رهبر «دنیای آزاد» [بایدن] از سوی نیمی از شهروندانش به عنوان رئیس جمهور مشروع شناخته نمی شود».

اما دموکراتها قصد ندارند آشتی کنند و به دنبال سازش بگردند، بخصوص که در این فرایند انتخابات آنها در همه عرصه ها پیروز شدند. یورش گروهی از طرفداران ترامپ به کنگره برای دموکراتها فرصتی بود برای اینکه مخالفان را کاملا از میدان به در کنند. دموکراتها آنها را «تروریست های داخلی» نامیدند و شروع کردند درباره ضرورت تصویب قانونی جدید، نظیر قانون وطن پرستی (PATRIOT Act) صحبت کنند. در اوایل سالهای 2000 این قانون را بر روی موج انزجار اجتماعی و ترس ناشی از حملات تروریستی 11 سپتامبر به تصویب رساندند. قانون وطن پرستی ابزار و اختیارات بیشتری را برای تحت نظر قرار دادن شهروندان در اختیار قرار داد.

مقامات کنونی نیازمند آن هستند که فعالیت «دگراندیشی راست میانه» را منحل کنند و غول های فناوری را به چنگ آورند. کل پروسه با شعار نجات دموکراسی و حفظ تمامیت نهادهای آمریکایی انجام می شود. این مخرج مشترکی است که تحت آن همه کارکنان تیم بایدن صرفنظر از موقعیت شان در طیف ایدئولوژیک حزب دموکراتها، حاضرند کار کنند. هدف بایدن در سیاست خارجی- بازسازی Pax Americana است، آنطور که نسل مسن تر سیاستمداران آمریکایی آن را به یاد می آورند و جوان تر ها بازگشت آن را به عنوان تنها اصل قابل قبول روابط بین الملل، آرزویش را دارند. اهداف میانی در اینجا زیاد هستند- بایدن می خواهد مبارزه جهانی با پاندمی را رهبری کند (با نقش رهبری شرکت های داروسازی آمریکایی)، نهادهای جهانی جدید که منفعت بیشتری برای آمریکا دارند را تأسیس کند («نشست دموکراسی ها») و اقتصاد جهان را روی «ریل های سبز» قرار بدهد (جایی که باز هم شرکت های آمریکایی تسلط خواهند داشت).

چین و روسیه همچنان رقبای راهبردی اصلی، اما با تفاوت قابل توجه در رویکردها نسبت به هر [کشوری]، باقی خواهند ماند. چین- چالش راهبردی قرن 21 است و به همین خاطر اولویت است. مشاوران بایدن زمانی که درباره چین صحبت می کنند دائما بر ضرورت جستجوی راهکارهای سازشکارانه تأکید می کنند. مهار نظامی در دریاها و از طریق شبکه متحدان در آسیا و اروپا باید با گفتگو درباره دستورکار آب و هوایی و تجارت توأم شود.

اما روسیه- رژیم توطئه چین دزدسالار است که با وجود عقب ماندگی در اقتصاد و روندهای منفی اجتماعی-جمعیتی نه تنها می تواند در عرصه خارجی برای آمریکا مشکل ایجاد کند، بلکه می تواند از داخل نیز دموکراسی آمریکا را مختل سازد. بازدارندگی هسته ای محدوده رویارویی را مشخص می کند، اما همه آنچه که مادون آستانه درد مناقشه نظامی سنتی است، می تواند و باید برای فشار آوردن به مسکو مورد استفاده قرار بگیرد: تحریم ها، حملات سایبری، جنگ های خبری، تحریک گرایش های تجزیه طلبانه، حمایت از نیروها و احزاب مخالف کرملین.

ریاست جهوری بایدن برای پکن همچون نفس تازه کردن است. سرسختی وقیحانه ترامپ توأم با اقدامات حمایتی شدید از تولید داخلی و مبارزه غضبناک با اکوسیستم فناوری چین برای جمهوری خلق چین دشوار بود. دیپلماسی و مذاکرات در سازمان های بین المللی که چینی ها یاد گرفته اند در آنها ماهرانه کار کنند، فضای بیشتری را برای مانور ایجاد می کنند و چین قصد دارد از آن [مهارت] استفاده کند تا به آمریکا برسد و در جاهایی نیز فاصله خود را آمریکا بیشتر کند.

تغییر دولت در کاخ سفید نوید بخش تسهیل برای روسیه نیست. دفاع از حقوق بشر موضوع مورد علاقه دموکراتها است. در این بخش در هر صورت روسیه و آمریکا اختلاف نظر خواهند داشت. اما اوضاع بواسطه رویدادهایی که در اوایل ژانویه در پایتخت آمریکا به وقوع پیوستند وخیم تر می شود. یورش به کنگره، تبعیض و سانسور طرفداران ترامپ توسط غول های فناوری، کارایی عمومی پایین نیروهای حافظ قانون آمریکا با وجود رشد ملموس خشونت و اغتشاشات، به اعتبار آمریکا به عنوان شکوفه دموکراسی آسیب می زند. واشنگتن پنهان نمی کند که بازسازی این وجهه تنها در صورتی امکانپذیر است که آمریکا موضع آشتی ناپذیرتری را در قبال کشورهایی که در آنها مشکل آزادی های دموکراتیک وجود دارد، اتخاذ کند. تیم بایدن با نشان دادن واکنش شدید به رویدادهایی نظیر سرکوب اعتراضات در بلاروس، بازداشت ناوالنی یا اعدام روزنامه نگار در ایران، امیدوار است که جایگاه اقتدارگرای اخلاقی را، ضمنا هم در انظار مخاطبان داخلی و هم خارجی، برای خود احیاء کند.

در روابط با روسیه این موضوع یک موضوع اساسی خواهد بود و مسکو به نصایح در زمینه رعایت حقوق و آزادی های شهروندی، عصبی و معمولا ناشیانه واکنش نشان می دهد. روسیه به صحبت کردن درباره کنترل بر تسلیحات و ثبات هسته ای بیشتر عادت دارد و برایش راحت تر است. درباره این مسائل نیز به احتمال زیاد گفتگو خواهند کرد، هرچند که در این اواخر در این حوزه نیز امور نامنظم پیش رفته است. اما در هر صورت در مرکز لفاظی، اتهامات راجع به فساد و غیردموکراتیک بودن هستند که مسکو را آزار خواهند داد. هم انتونی بلینکین، وزیر خارجه جدید، هم جیک سالیوان، مشاور بایدن در امور امنیت ملی با صراحت کامل می گویند که دقیقا همین ابزار «برای سر عقل آوردن» روسیه از نظر آنها بهترین [ابزار] است. از این منظر بازگشت ویکتوریا نولاند به وزارت امور خارجه- حالا به عنوان معاون وزیر خارجه در مسائل سیاسی که از نظر اهمیت در جایگاه سوم قرار دارد- و انتصاب آندرِا کِندال تِیلور، جاسوس حرفه ای به عنوان مدیر امور روسیه در شورای امنیت ملی بسیار شاخص است.

نولاند که تحت تحریم های روسیه است با توزیع کیک در زمان انقلاب رنگی در کییف در ذهن ما باقی مانده است. کندال تیلور، چنانچه از فردی در حد او نیز انتظار می رود، بیشتر در محافل حرفه ای محدود شناخته شده است: سالهای زیادی در سازمان سیا و سازمان اطلاعات ملی کار کرده و تخصص او «تهدیدهای دموکراسی»، رژیم های اقتدارگرا و استفاده آنها از منابع نفتی است.

در نهایت خود رئیس جدید سازمان سیا، ویلیام برنز که شوروی شناس حرفه ای، سفیر سابق آمریکا در مسکو (2008-2005) و دارای تجربه زیاد کار در خاورمیانه نیز است. همکار هیلاری کلینتون، ویلیام برنز- اولین دیپلمات حرفه ای است که در تاریخ آمریکا در چنین پستی قرار داده می شود. انتظار می رود که برنز به عنوان یک حرفه ای آرام، خویشتن دار و به لحاظ ایدئولوژیکی متعادل، توانمندی دیپلماتیک زیادی را به کار سازمان [سیا] وارد کند. اما بدیهی است که خود این سازمان روش های دیگری برای کار کردن دارد، در سازمانی نظیر سازمان سیا که بدین اندازه پیچیده، بین دارودسته های [گوناگون] تقسیم شده و مملو از دسیسه است، برقرار کردن قواعد خود کار ساده ای نیست.

همکاران آمریکایی در صحبت هایشان درباره مشکلات گفتگوی روسیه و آمریکا اغلب به ریشه های حرفه ای مقامات روسیه به عنوان تقریبا اصلی ترین دلیل اینکه چرا روابط درجا می زند، اشاره می کنند. «پوتین و اطرافیان نزدیک او، از کا گ ب شوروی آمده اند و به همین خاطر آنها آمریکا را «دشمن اصلی» و تمامی سیاست روسیه در رابطه با غرب را یک «سلسله عملیاتهای ویژه» تلقی می کنند. با توجه به این موضوع، انتصاب یک جاسوس حرفه ای توسط بایدن به سمت مدیر امور روسیه و انتصاب یک روس شناس حرفه ای به ریاست سازمان سیا، شایان توجه است. شاید دقیقا اینگونه گزینش کادر جلو دو کشور را از بحران های حادتر بگیرد. اما دولت بایدن تنها با این احساس وظیفه وارد کاخ سفید نمی شود که آنچه که در زمان اوباما بدست آمده است را اصلاح کند و به اتمام برساند، بلکه یک احساس رسالت دیگر نیز دارد: نجات دادن آمریکا و دنیا از همه کسانی است که «طرف نادرست را در تاریخ» گرفته اند. مبارزه برای صلح[[1]](#footnote-1) در این منطق این تهدید را در بر دارد که به اصطلاح گفته می شود «سنگ روی سنگ باقی نگذارد». مهمترین چیز این است که طی سالهای ریاست جمهوری بایدن این جمله دقیقا حرف به حرف به اجرا گذاشته نشود.

1. گسترده ترین جنبش دموکراتیک عصر حاضر است که همه افرادی را گردهم آورده است که به مرگ آور بودن رقابت تسلیحاتی اذعان دارند، رقابتی که خطر جنگ هسته ای را در بر دارد و دستاوردهای تمدن و فرهنگ را تهدید می کند. جنبش نوین مبارزان راه صلح بعد از تجربه تلخ و فاجعه بار جنگ جهانی دوم پدید آمد و پاسخ به تهدید جنگ جهانی جدید بخاطر تشکیل ائتلاف تهاجمی ناتو (1949) بود. [↑](#footnote-ref-1)